

« بررسی کهن‌الگوهای مکتب یونگ در افسانه‌ی ملک جمشید و چهل گیسو»

نویسنده اول: مژگان پوربختیار^۱

نویسنده دوم: مژده غیبی^۲

Archive of SID

^۱ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی mehrandishan@gmail.com
^۲ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی mojdeh_gheybi@yahoo.com

چکیده

«کهن‌الگو» از اصطلاحات روانشناختی مکتب یونگ است که برای نشان دادن محتوای ناخودآگاه جمعی به کار می‌رود. آنها الگوهای مکرری هستند که در ناخودآگاه بشر به صورت مشترک وجود دارند. برخی از این کهن‌الگوها در این مکتب عبارتند از: سایه، آنیما، پیردانا، آنیموس و... داستان‌های رمزی و یا افسانه‌ها نمودی از تراوشات ناخودآگاه ذهن بشر هستند. از این رو با داشتن ریشه در ناخودآگاه جمعی بستر بسیار مناسبی برای تحلیل روانکاوی در مکتب یونگ فراهم می‌نمایند. به عقیده‌ی یونگ: درک این داستان‌های افسانه‌ای می‌تواند ما را در درک چگونگی رشد روان کمک نماید. افسانه ملک‌جمشید از جمله افسانه‌های خوب ایرانی است که علاوه بر داشتن جنبه‌ی سرگرمی در ادوار گذشته در لایه‌های زیرین خود به خوبی با مکتب روانشناسی تحلیلی یونگ در حال، مطابقت دارد. ملک‌جمشید شخصیت اصلی داستان به دنبال شکار آهو پا به عرصه ناخودآگاه خود می‌گذارد و با آنیمای درونش ملاقات می‌کند. او به کمک آنیما پا به دالان‌های تو در تو ناخودآگاهش می‌نهد و با دیگر آنیماهایش نیز یگانه می‌شود. در پایان با سایه خود روبه‌رو می‌شود که با کمک پیردانا بر او غلبه می‌کند و فرایند فردیت او پایان می‌پذیرد و در آخر به صورت نمادین حاکم شدن او پایان تکامل و رشد روحی او را نشان می‌دهد.

کلید واژه: ناخودآگاه جمعی، روانشناسی تحلیلی، آنیما، سایه، فرایند فردیت، ملک‌جمشید

«search archetypes of Jung's school in the legend King Jamshid »

Mozhgan pur bakhtiyar¹

Mojdeh gheybi²

Abstract

«Archetypes» in terms of Jung's psychology school, which is used to display the content of collective subconsciously. They are frequent patterns which are common to human beings subconsciously. Some of these archetypes in this school include: Shadow, Anima, Wise man, Animus and coded stories or legends are a manifestation of the human unconscious secretions. Hence, having an excellent platform for the analysis roots in the collective unconscious of Jung's psychoanalytic school provides. According to Yung: Understanding these mythical stories can help us understand how mental growth. King Jamshid of Persian legend, the legend is a good addition to the entertainment aspect placards in the lower layers well with Jung's school of analytical psychology in matches. King Jamshid main character hunting deer stepped into the realm of your unconscious will meet with anima inside. He stepped into the corridors Anima help you in your subconscious does and the other one is his animas. Finally, in the face with his shadow, which he overcame with the help of a wise old and the process ends in his individuality as the dominant symbolic of the evolution and growth, she shows him.

Keywords: collective subconsciously, analytical psychology, anima, shadow, individuation processes, Jamshid . King

mehrandishan@gmail.com¹
Mojdeh_gheybi@yahoo.com²

مقدمه

کارل گوستاو یونگ روانشناس و روان‌پزشک سوئسی در آغاز کار علمی خود با زیگموند فروید آشنا شد و به مثابه مرید، شاگرد و دستیار در راهی که او به روی دنیای ناشناخته‌ی روان آدمی گشوده بود گام نهاد و چندی همپای استاد اطریشی خود به نظاره‌ی انفس و مشاهده‌ی ناخودآگاه انسان پرداخت، اما نظرگاه‌های فروید دل‌حق‌طلب و ذهن‌معرفت‌جوی او را سیراب نمی‌کرد. یونگ به پهنه‌ی فراخ دین و عرفان چشم دوخت و در فراسوی ناخودآگاه فردی به معرفت ناخودآگاه جمعی نایل شد و آن را به جهانیان معرفی کرد. او ناخودآگاه جمعی را در مقابل خودآگاه قرار می‌دهد. «او می‌گفت: درست همانطور که محتوای خودآگاه می‌تواند وارد ناخودآگاه شوند، محتواهای تازه‌ای از آن بر می‌آید که هرگز در خودآگاه نبوده است» (اسنودن ۱۳۹۰: ۷۹). در واقع در مکتب یونگ ناخودآگاه جمعی کانون تجربیات روحی مشترک همه‌ی انسان‌ها معرفی می‌شود. «به گفته‌ی وی ناخودآگاه جمعی که از بخش‌های دیگر روان پیرتر و روزگار دیده‌تر است زنگ‌های خطر را به صدا در می‌آورد، پیام‌های خود را به گوش‌های شنوا و چشمان بینا می‌رساند و در رویاهای ژرف آفرینش‌های والای هنری باز می‌تابد» (یاوری، ۱۳۸۶: ۷۵). ازین رو «علی‌رغم هر توجیهی که علم در جهت رد یا تصدیق تجاربی از این دست بکند، به هر حال چنین تجاربی وجود دارد و حاکی از بخشی از قابلیت‌های روح انسانی است که در وحی و الهام و رؤیا و احوال و عوالم روحانی فعلیت می‌یابد و جلوه‌های متنوع آن به صورت کتاب‌های آسمانی، واقعه‌ها و مکاشفات عرفانی و اساطیر و رؤیا و شعر و هر هنر ناب نمود و تجلی صورتی یافته است» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۹). یونگ ناخودآگاه جمعی را به عنوان فصل مشترک نوع انسان و منشاء عمده‌ی رفتارهای روانی او عرضه کرد و به طریق علمی نشان داد که انسان در فطرت خویش - ناخودآگاه جمعی - با مفاهیم کلی سروکار دارد، او این مفاهیم کلی را صورت مثالی یا کهن‌الگو^۱ نامید. صورت‌های مثالی از محتویات مستقل ضمیر ناخودآگاه هستند، افسانه‌ها نیز معمولاً صورت‌های مثالی را تجسم عینی می‌بخشند. «یونگ با سالها تحقیق در ادبیات و افسانه‌های ملل مختلف به الگوها و انگاره‌های می‌رسد که به تعبیر او اندام‌های روان پیش از تاریخ ما هستند» (همان، ۱۳۸۶: ۴۵). برخی از این انگاره‌ها و الگوهایی که وی مطرح می‌کند، عبارتند از: سایه^۲، آنیما^۳ یا مادینه جان، آنیموس^۴ یا نرینه جان، ماندالا، پیرخرد یا راهنما و... .

کهن‌الگوها هر چند در خودآگاه بشر امروزی جایی ندارند ولی همواره در ناخودآگاه او حیات دایمی دارند و فرایند فردیت تنها با رویارویی فرد_خود با این کهن‌الگوها و تسلط بر آنها ممکن است. این الگوها در تمام بشر از زمان تولد موجودند و به صورت کششی قوی در عمق ناخودآگاه وجود دارند. «یک الگوی باستانی را می‌توان به شیوه‌های گوناگونی مثلاً یک داستان یا الگو یا تصویری مثل

1. Archetype

2. Shadow

3. Anima

4. Animus

5. Mandala

6. Wise man

دایره‌ی جادویی، یا شخصیتی افسانه‌ای یا باستانی و یا احساسی عاطفی تجربه کرد» (اسنودن ۱۳۹۰: ۸۰). قصه‌ها و افسانه‌ها نیز تبلور جهان بینی بشر هستند. خطوط کلی افسانه‌ها در سرزمین‌های گوناگون و در میان اقوام گوناگون، به آفرینش نخستین انسان، دلاوری و جنگ‌آوری پهلوانان و به پایان رسیدن دور زندگی و جهان اشاره می‌کنند، «جز در پاره‌ای از جزئیات بسیار نزدیک هستند و وقوع مکرر و همانند درونمایه‌های ناخودآگاه جمعی را در سرزمین‌ها و فرهنگ‌های گوناگون را گواهی می‌دهند» (یاوری، ۱۳۸۶: ۵۶). افسانه‌پردازی در بطن رویاهای آدمی قرار دارد. به گفته‌ی یونگ: «آفرینش هنری و هر کلام جادویی از ناخودآگاه جمعی نشان دارد و از این دریای بی‌کران درونی است که صورت‌های خیال برمی‌خیزد» (همان، ۱۳۸۶: ۴۶).

از طرفی افسانه‌های ایرانی با داشتن ژرف‌ساخت‌های بسیار قوی معنایی بستر بسیار مناسبی برای تحلیل‌های روانشناختی را فراهم می‌نمایند. از این رو در پژوهش پیش رو سعی شده که یکی از افسانه‌های عامیانه کهن فارسی به نام "ملک جمشید و چهل گیسو" را براساس کهن‌الگوهای یونگ مورد بررسی قرار دهیم. روش گردآوری داده‌ها در این پژوهش کتابخانه‌ای و از طریق فیش‌برداری از منابع دست اول در این زمینه بوده و تحلیل و تبیین آنها به روش علمی می‌باشد. تحقیق حاضر کوششی برای پاسخ به این مهم است که، آیا در افسانه‌های ایرانی ما به افسانه‌هایی بر می‌خوریم که در ژرف‌ساخت خود منطبق با کهن‌الگوهای یونگ باشند؟ در واقع افسانه‌های ایرانی که از مهم‌ترین منابع ادب عامه ادبیات ما محسوب می‌شوند، ورای جنبه‌ی سرگرم کننده بودنشان، در عمق معنای خود دارای مضامین ظریف روانشناختی هستند که با بیانی ساده و عامیانه با پیش گرفتن این اصول فرد را به سوی خودشناسی و تکامل، هدایت می‌کنند.

برخی از کهن‌الگوها و اصطلاحات مهم در مکتب یونگ

یکی از اصطلاحات روانشناسی یونگ "خود"^۱ است که در مرکز خودآگاهی قرار دارد. یونگ بین خود و آگاهی تفاوتی قایل نیست به همین دلیل است که آنها را با هم ترکیب می‌کند و لفظ خودآگاه را به کار می‌برد. یک خود نیرومند می‌تواند بین خودآگاه و ناخودآگاه تعادل ایجاد کند. پس از مرحله‌ی تعادل‌سازی توسط خود «شخصیت یگانه شده، سرانجام می‌تواند به آگاهی بیشتری دست یابد هرچند که بسیاری از افراد در جریان فردیت یافتن به این مرحله نمی‌رسند» (همان، ۱۳۸۶: ۸۶). خود در ادبیات و هنر بازخوردهای گوناگون دارد به عنوان نمونه، در افسانه‌ها معمولاً خود تکامل یافته را در قالب پادشاه شدن قهرمان داستان که معمولاً فقیر یا تنبل و... است، می‌توانیم ببینیم. "فرایند فردیت"^۲ یکی از کهن‌الگوهای، روانشناسی تحلیلی است که یونگ بنیان‌گذار آن می‌باشد. به عقیده‌ی او فرایند فردیت که در انجام آن فرد به تکامل و رشد روحی و معنوی و یکی شدن با جهان می‌رسد تنها از

^۱. Ego
1. Individuation processes

طریق پا نهادن به بخش ناخودآگاه میسر می‌شود. گرایش فرد برای پا نهادن به حیطة ناخودآگاه جمعی در فرایند فردیت در واقع روبه‌رو شدن با الگوهای کهنی است که ساختار ناخودآگاه جمعی را تشکیل می‌دهند. «در واقع فرایند فردیت چیزی نیست جز به آگاهی رساندن شماری از مهم‌ترین صورتهای مثالی. این الگوهای کهن چیزی نیستند جز توان و استعدادی بالقوه که در پاسخ به انگیزه‌های بیرونی فعال می‌شوند، و لایه‌های ژرف‌تری از ناخودآگاه بشر را تشکیل می‌دهند» (یاوری، ۱۳۸۶: ۷۵). نزدیک‌ترین چهره‌ی پنهان در پس خودآگاهی "سایه" است، نخستین پاره‌ی شخصیت است که در سفر به قلمرو ناخودآگاه روان پدیدار می‌شود و هدایت به دنیای درون را «خود» از گفتگو با سایه‌اش آغاز می‌کند.

در روانشناسی تحلیلی یونگ کهن‌الگوی سایه به قسمت تاریک و پست شخصیتی هر فرد گفته می‌شود. همان امیال سرکوب شده روان آدمی می‌باشد. «سایه همچنین چیزی بیشتر از ناخودآگاهی فردی است، تا آن اندازه که به ضعف‌ها و سستی‌ها و ناموفقیت‌های ما مربوط می‌شود شخصی می‌باشد، اما چون برای همه بشریت مشترک است می‌توان آن را پدیده‌ای قومی نامید» (فوردهام، ۱۳۸۸: ۸۳). در واقع سایه آن دسته از تمایلات شخصی همانند: شهوت، ترس، تنبلی، شلختگی، طمع و... که فرد در وجود خود انکار می‌کند و در وجود دیگران می‌یابد، است. «البته پذیرش سایه، مستلزم مجاهدت اخلاقی بسیار و غالباً از دست دادن آرمان‌های مورد علاقه می‌باشد» (همان، ۱۳۸۸: ۸۴). از همین روست که در ورود به ناخودآگاه رویارویی با سایه و غلبه بر آن از مهم‌ترین مراحل در فرایند فردیت محسوب می‌شود و آشنایی «خود» با آنیما یا آنیموس ابتدا در گذر از سایه میسر می‌شود. رابطه‌ی خودآگاهی و ناخودآگاهی نیز رابطه‌ی نرینگی و مادینگی است. آنیما نیز یکی دیگر از کهن‌الگوهای یونگ است که به بعد زنانه‌ی وجود هر مرد اشاره دارد. یعنی در وجود هر انسان نرینه یک عنصر مادینه وجود دارد که «خود» از به هم پیوستن این دو نیمه‌ی از هم گسسته به وجود می‌آید. «آنیمای عمیقی‌ترین واقعیت درون هر مرد است و شناخت سویه‌های گوناگون آن گام آغازین و انجامین در راه خودشناسی را به هم می‌پیوندد» (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۲۳). «خود» برای ملاقات آنیما باید قدم در ناخودآگاه بگذارد زیرا آنیما نمی‌تواند از حیطة ناخودآگاه خارج شود و وارد حیطة خودآگاه شود، زیرا «آنیمای نیرویی است که آدمی را به سوی راه‌های معنوی و آفرینش و خلاقیت می‌کشاند، اوست که مدام شاهزاده را در ترک سرزمین پدر و مادری خود برای یافتن شاهزاده خانمی زیبارخ یا گنجی پنهان در دل چاه یا نبرد با اژدهایی غول‌آسا ترغیب می‌کند» (ترقی، ۱۳۵۴: ۱۶۰). یونگ آنیما را دارای دو جنبه‌ی تاریک و روشن می‌داند. همین ویژگی دو جنبه بودن آنیما است که باعث می‌شود او را در متون مختلف ادبی با چهره‌های کاملاً متفاوت ببینیم، نمود آنیما به صورت جادوگر، روسپی، فریبکار، پیرزن و... گویای جنبه‌ی تاریک او است. از دیگر سو نمود آن در قالب معشوقه‌ی زیبارو و فداکار، یا یک الهه‌ی بخشایشگر و... نشان دهنده جنبه‌ی روشن آنیما است. «آنیمای غالباً در هیئت بسیار جوان ظاهر می‌شود و پیرمثالی مقتدر و دانا را در خود پنهان می‌کند» (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۶۸). «از آنجایی که ناخودآگاه دارای سطوح مختلفی می‌باشد، آنیما را می‌توان در سطحی‌ترین لایه‌ها تا ژرف‌ترین لایه‌های آن جستجو کرد» (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

از دیگر الگوهای کهن، «پیردانا» یا همان صورت مثالی روح است که به عنوان یاریگر و کمک قهرمان در قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه ظاهر می‌شود. پیر دانا در رؤیاهای در هیئت ساحر، طبیب، روحانی، معلم، استاد، پدربزرگ و یا هرگونه مرجعی ظاهر می‌شود.

«در افسانه‌های پریان مکرر در مکرر با موضوع حیوانات یاری‌دهنده مواجه می‌شویم، آن‌ها انسان‌گونه عمل می‌کنند و به زبان انسان سخن می‌گویند، عقل و معرفتی برتر از انسان را نشان می‌دهند، در این موارد تا حدی می‌توانیم بگوییم که پیردانا یا روح مثالی در شکل حیوانی متجلی شده است» (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۲۷). در اساطیر باستان و افسانه‌های کهن ایرانی سیمرغ نیز در بیشتر مواقع عهده‌دار نقش کهن‌الگوی پیردانا می‌باشد. زیرا اوست که درخت و سپویش را می‌شناسد و همه‌ی درمان‌ها را می‌داند. پیردانا معمولاً زمانی ظاهر می‌شود که قهرمان داستان به وضعی سخت و چاره‌ناپذیر دچار است، «آنچنان که تأملی از سر بصیرت یا فکری بکر و به عبارت دیگر کنشی روحی و یا نوعی عمل خود به خود درون‌روانی می‌تواند او را از مخمصه برهاند. اما چون به دلایل درونی و بیرونی قهرمان خود توان انجام آن را ندارد، معرفت مورد نیاز برای جبران کمبود به صورت فکری مجسم یعنی در قالب همین پیردانا و یاری‌دهنده جلوه می‌کند» (همان، ۱۳۶۸: ۱۱۴). پیردانا مظهر درایت، ذکاوت، بصیرت، الهام، کمک‌رسانی و... است. او نیز همانند آنیما دو جنبه‌ی تاریک و روشن دارد از این روست که در بسیاری از افسانه‌ها با چهره‌های متناقض دیده می‌شود ولی در نهایت یاریگر قهرمان است. «مداخله‌ی پیردانا یعنی عینیت یافتن خود به خود صورت مثالی از آن رو ضروری است که اراده آگاهانه تقریباً هرگز به خودی خود قادر به یکپارچه کردن شخصیت، در آن حد نیست که این قدرت فوق‌العاده جهت کسب توفیق حاصل آید» (همان، ۱۱۷). چرخه‌ی حرکت خود از آگاهی و گذر او از ناآگاهی در جریان فردیت در ذهن بشر از دیرباز تا کنون در دایره‌ای جادویی نمود پیدا کرده است. «ماندالا» لغتی است سانسکریت به معنای حلقه‌ی سحرآمیز حیطةی تمثیلی آن شامل همه‌ی اشکال منظم متحدالمرکز، تشکیلات و هیئت‌های شعاع‌دار یا کروی شکل، همه‌ی حلقه‌ها یا چهارگوش‌های دارای نقطه‌ی مرکز می‌شود» (فوردهام، ۱۳۸۸: ۱۰۶). این دایره جادویی از اولین تمثیلات دینی ذهن بشری است که نمود آن به صورت خورشید در سراسر دنیا یافت می‌شود و معرف ماهیت الوهیت می‌باشد. «ماندالا در روانشناسی یونگ یعنی مرکز یک تمامیت روانی، یعنی خود به فردیت رسیده و بخش‌ناپذیر» (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۰۷). در عمق مفهوم این الگوی باستانی حرکت دایره‌وار خود از خودآگاهی و رفتن به ناخودآگاهی و بازگشت دوباره، به آگاهی و تکامل روحی و یکی شدن با جهان به خوبی نمایان است.

افسانه‌های هر قوم بخش عمده‌ای از ادب عامه هر ملت را تشکیل می‌دهند و منابع غنی از کهن‌الگوها را در اختیار ما می‌گذارند زیرا افسانه‌ها نمود عینی ناخودآگاه جمعی ملل محسوب می‌شوند از این رو به خوبی می‌توان کهن‌الگوهای یاد شده را در آنها جستجو کرد. افسانه ملک‌جمشید و چهل‌گیسو نیز از آن دست افسانه‌ها است که فرایند فردیت را با همان لحن سحرآمیز افسانه‌ها به تصویر کشانده و خواننده را در ورای مفهوم ظاهری خود به مفهومی عمیق‌تر، که در مکتب روانشناسی تحلیلی یونگ به خوبی قابل تبیین است، رهنمون می‌کند.

خلاصه افسانه ملک جمشید و چهل گیسو

«پادشاهی پسری داشت به نام ملک جمشید. پسر را گذاشت مکتب تا به سن هفده یا هجده سالگی رسید. بعد پسر گفت من درسی را که می‌خواستم یاد بگیرم بدست آوردم. پادشاه هم چند نفری را با او فرستاد به شکار در حین شکار آهوئی به نظرشان رسید، جمع شدند و گفتند آهو از سر هرکس پرید باید شکارش کند. از قضا آهو دو پا را جفت کرد و خیز برداشت و از سر پسر پادشاه پرید و به تاخت دور شد. پسر پادشاه همراهانش را بازگرداند خودش دنبال آهو را گرفت و در پهن‌دشت بیابان شروع به تاختن کرد... . ملک جمشید به راه خود ادامه می‌دهد تا دم غروب به جایی می‌رسد که چادر سیاهی زده و آهو رفت زیر سیاه‌چادر. ملک جمشید از اسب پیاده شد و رفت زیر سیاه چادر. دید یک عجزه‌ی نکره‌ای زیر چادر نشسته و قلیان می‌کشد. شاهزاده سلام کرد. عجزه گفت: بفرما! شاهزاده گفت: من دنبال آن آهو هستم که آمد زیر چادر، یک روز تمام اسب تاخته‌ام. عجزه گفت: حالا بنشین خستگی درکن و چای بنوش، قلیان بکش، بعد شکار را به تو می‌دهم. ملک جمشید نشست و خستگی در کرد و داشت قلیان می‌کشید که دید یک دختر از پشت چادر آمد که از خوشگلی مثل حور پری بود! شاهزاده هوش از سرش رفت و یک دل نه صد دل گرفتار و عاشق دختر شد، فهمید که آهو پری‌زادی بوده و حالا به شکل اولش در آمده...»

شاهزاده مدتی آنجا ماند و گفت: من پسر فلان پادشاهم و اسمم ملک جمشید است و این دختر را می‌خواهم. عجزه هم از او مال و منال خواست و گفت: برو و اینها را بیاور. ملک جمشید به شهر بازگشت و پس از این که توانست شاه را راضی کند دوباره به سراغ سیاه‌چادر رفت و کسی را نیافت جز یک نامه از دختر که نوشته بود آن عجزه مادرم است و اسمش ریحانه‌جادو است و برای پیدا کردن من به شهر چین و ماچین بیا. شاهزاده سفر خود را به چین و ماچین به تنهایی آغاز می‌کند. در راه به قلعه‌ای می‌رسد که در میان آن سیاه‌چادری بود. جوانی در آن زندگی می‌کرد. شب مهمان جوان شد. صبح وقت رفتن جوان در قبال مهمان‌نوازی از ملک جمشید تقاضای کشتی گرفتن کرد. ملک جمشید قبول می‌کند و تا غروب به کشتی گرفتن می‌پردازد تا اینکه پیروز شد و متوجه می‌شود جوانی که با او مبارزه می‌کرده، دختری است به نام نسمان عرب. نسمان عرب به ملک جمشید می‌گوید هر کس که او را در کشتی شکست دهد شوی او خواهد بود. از این رو خود را به ملک جمشید می‌سپارد سپس شاهزاده را بر سر چاهی می‌برد. چاه پر بود از مردانی که در نبرد با او شکست خورده بودند. شاهزاده قبول می‌کند و به او می‌گوید که اول باید به چین و ماچین بروی برای پیدا کردن نامزدش. نسمان عرب قبول می‌کند و با او در ادامه‌ی راه همراه می‌شود. آن دو پس از طی مسافت طولانی به قلعه‌ای می‌رسند که متعلق به چهل گیسو است که هفت برادر دیو دارد. چهل گیسو سعی می‌کند که آنها را از برادرانش دور نگاه دارد ولی نسمان عرب با هفت دیو مبارزه می‌کند و آنها را به بند می‌کشد دیوها از ملک جمشید امان می‌خواهند و خواهرشان، چهل گیسو، را پیشکش می‌کنند. ملک جمشید می‌پذیرد و به آنها می‌گوید که باید به چین و ماچین بروی تا نامزدش را بیاورد و در راه بازگشت

چهل‌گیسو را با خود خواهد برد. ملک‌جمشید و نسمان عرب در ادامه راه خود به دریایی می‌رسند که برای رسیدن به چین و ماچین باید از آن عبور کنند. پس از عبور از دریا به چین و ماچین می‌رسند. در آنجا از یک پیرزن متوجه می‌شوند که فردا عروسی دختر ریحانه جادو با پسر پادشاه چین و ماچین است، پیرزن قول می‌دهد که آنها را یاری دهد تا عروس را بدزدند. ملک‌جمشید عروس را به کمک پیرزن و نسمان عرب می‌دزدد و به شهر خود بر می‌گردد. در راه بازگشت چهل‌گیسو را نیز با خود می‌برند. وقتی هر سه به نزدیکی‌های شهر می‌رسند به پیشنهاد نسمان عرب آنها بیرون شهر می‌مانند تا ملک‌جمشید به داخل شهر برود و اوضاع را بررسی کند. ملک‌جمشید به پیش پدرش می‌رود و اتفاق‌هایی که برایش افتاده بود را یک به یک بازگو می‌کند. پدر ملک‌جمشید با شنیدن نام چهل‌گیسو آه از نهادش بلند می‌شود زیرا او عاشق چهل‌گیسو بود، ولی شهادت رویایی با هفت برادر دیوش را نداشت. شاه از این موقعیت سوءاستفاده می‌کند و با کمک وزیرش نقشه‌ای می‌کشد که ملک‌جمشید را با طناب ببندند تا ملک‌جمشید برای نمایش، آنها را جلوی مردم پاره کند. ملک‌جمشید به دستور پدر تن به این نمایش ساختگی می‌دهد. ولی پادشاه پسرش را دست‌بسته به بیابانی می‌برد و دو چشمش را در می‌آورد و او را زیر درختی رها می‌کند. سپس چند نفر را به سراغ چهل‌گیسو می‌فرستد. ولی هرکس به آنها نزدیک می‌شد نسمان عرب آنها را می‌کشت. از طرفی سیمرغ به یاری ملک‌جمشید می‌آید و چشمانش را مداوا می‌کند. ملک‌جمشید پس از بهبودی شبانه به سمت شهر راه می‌افتد تا، کسی او را نشناسد. او به خانه‌ای می‌رسد که اهالی آن در حال شیون و زاری هستند، علت را جویا می‌شود. متوجه می‌شود که شاه پهلوانان بسیاری را برای به دست آوردن چهل‌گیسو فرستاده ولی هیچ‌یک زنده برنگشتند، از قضا این بار قرعه به نام پسر صاحب‌خانه که قاسم‌خان نام داشت افتاده که برود و با نسمان عرب بجنگد. ملک‌جمشید به آنها می‌گوید که من لباس‌های قاسم‌خان را می‌پوشم و به جای او می‌روم، اگر پیروز شدم افتخارش به نام قاسم‌خان شماس است. فردا هنگامی که نسمان عرب با ملک‌جمشید روبه‌رو می‌شود او را می‌شناسد و به چادر می‌برد. سرانجام در شهر می‌پیچد که قاسم‌خان، نسمان عرب را شکست داده است. حاکم نیز فریب می‌خورد و به سراغ چهل‌گیسو می‌رود ولی نسمان عرب او را می‌کشد. ملک‌جمشید هم همراه سه زن خود به شهر بر می‌گردد و حاکم شهر می‌شود» (قاسم زاده، ۱۳۹۱: ۶۸).

تحلیل داستان

قهرمان داستان پسر پادشاه (ملک‌جمشید) است که مراتب بلوغ را تا سن هجده یا هفده سالگی گذرانده است و طبق نظریات یونگ او همان "خود" است که در مرکز خودآگاه قرار دارد. اوست که در ادامه‌ی داستان برای انجام فرایند فردیت پا به قلمرو ناخودآگاه می‌گذارد. فرایندی که در نگاه یونگ یک جریان زیستی است و تنها مختص انسان نیست. به عقیده یونگ برای آغاز فرایند

فردیت ، خود نیاز به یک تلنگر دارد. این تلنگر در ابتدای داستان توسط یک آهو که نمادی از آنیمای درون ملک جمشید است به وجود می‌آید و او را به سوی یگانگی فرا می‌خواند. در وجود مرد این صدای آنیمای اوست که او را به خود فرا می‌خواند و معمولاً سرآغاز سفر او به اندرون وجودش می‌شود. زیرا در ادامه داستان می‌بینیم آهو به صورت دختری زیبا ظاهر می‌شود و شاهزاده سخت دلباخته‌اش می‌شود. از آنجا که آنیما نمی‌تواند به خودی خود وارد خودآگاه شود در قالب یک آهو پا به خودآگاه ملک جمشید می‌گذارد و او را به شکار که خود نمادی از قلمرو ناگاهی است دعوت می‌کند، «شکار خود اساساً از بین بردن جهل و نادانی است. شکار نوعی سفر و عبور از دنیای دانسته‌ها به نادانسته‌ها است و جستجوی صید، پی‌گرفتن رد پای خداوند است» (شوالیه و دیگران، ۱۳۸۸: ج ۴: ۷۲). در این جای داستان می‌بینیم که ملک جمشید بدون همراهنش به ادامه راه می‌پردازد که این خود نشان از سفر او به ناخودآگاه است زیرا به تنهایی صورت می‌گیرد و تاختن او در پهنه‌ی بیابان نیز مؤکد گذر او از ساحت ناخودآگاه است.

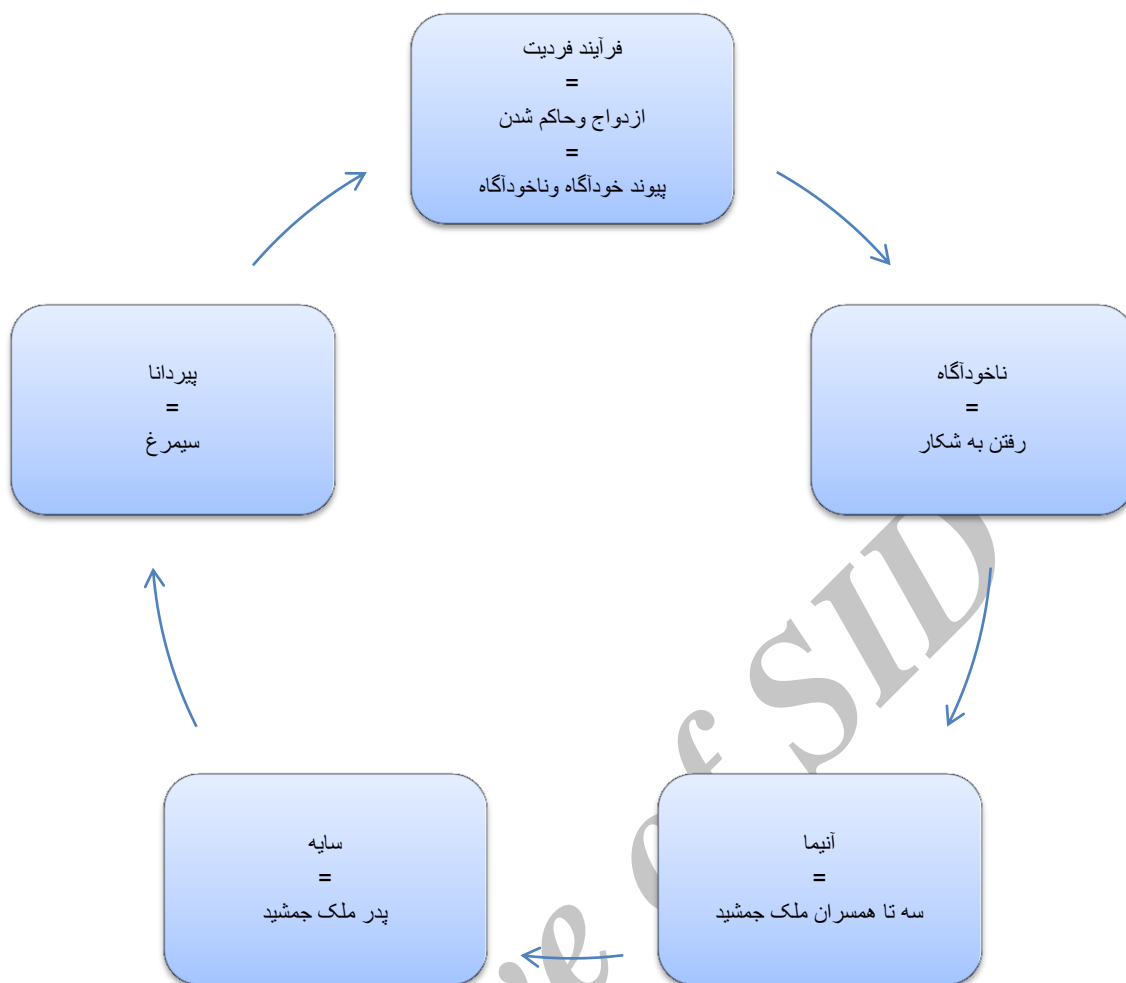
معمولاً فرایند فردیت در نیمه‌ی دوم زندگی فرد رخ می‌دهد ولی در اینجا سن هجده سالگی قهرمان داستان یادآور آیین پاگشایی افسانه‌های قهرمان‌محور است. پاگشایی به زبان ساده همان پس پشت نهادن آزمون‌های دشوار و سخت است که هر انسانی از بدو تولد تا زمان مرگ برای رسیدن به بلوغ روانی و روحی، با آن روبه‌رو می‌شود. پاگشایی دو نوع است؛ ارادی و غیرارادی. پاگشایی غیرارادی فرد به صورت ناخواسته و به واسطه جبر روزگار، سرنوشت، خوانواده ... پیش می‌آید. به نوعی آیین پاگشایی که در بسیاری از ادیان و اقوام همانند؛ قبایل سرخ‌پوست‌ها، آفریقایی‌ها و نزدیک‌تر از آنها در آیین تشرف مزدیستان و مهرپرستی با شروع سن هفده سالگی برای پسران آغاز می‌شود و در آن فرد مکلف متحمل رنج‌های فراوان و گذراندن آزمون‌های سخت می‌شود، مصداقی از فرایند فردیت در مکتب یونگ می‌باشد. زیرا در بسیاری از این آیین‌های پاگشایی قهرمان با مرگی نمادین دوباره متولد می‌شود و به بلوغ معنوی می‌رسد. پس از آن که آنیمای ملک جمشید در قالب آهو او را به ناخودآگاه می‌کشاند او با پیرزن کریهه‌ی مواجه می‌شود که شخصیت ضد قهرمان داستان است او پس از این در داستان محو می‌شود. شخصیت ضد قهرمان یکی از عناصر افسانه‌ها و داستان‌هاست که بر سر راه قهرمان گره ایجاد می‌کند و کامیابی و کمال‌یابی قهرمان را به تعویق می‌اندازد. او با خواستن پول و دارایی در کار ملک جمشید گره ایجاد می‌کند و او را برای بار دیگر از ناخودآگاهش رانده و راهی خودآگاهش می‌کند. گاهی گره یا وقفه‌ای که ضد قهرمان ایجاد می‌کند به نفع قهرمان نیز هست. در این داستان می‌بینیم که این گره در آخر باعث می‌شود که ملک جمشید لایه‌های عمیق‌تری از ناخودآگاهش را کشف و آنیماهای مختلفش را ملاقات کند. زمانی که دختر ریحانه‌جادو ملک جمشید را در نامه‌ای به سوی سرزمین چین و ماچین فرا می‌خواند در واقع این آنیمای اوست که او را به لایه‌های ژرف‌تر ناخودآگاهش می‌کشاند، و چین و ماچین نماد عمیق‌ترین قسمت‌های ناخودآگاه اوست زیرا گاهی آنیما خود را در لایه‌های سطحی‌تر ناخودآگاه نشان می‌دهد و پس از آن دوباره به لایه‌های زیرین بر می‌گردد.

از این روست که ملک جمشید در اولین مرحله با نسمان عرب که درون قلعه‌ای است، روبه‌رو می‌شود. بار دیگر ملک جمشید با حفره‌های تودرتوی ناخودآگاهش مواجه می‌شود. «در قصه‌ها و افسانه‌ها هربار سخن از مغاره، دخمه، زیرزمین، چاه، صندوق، برج، جاهای بسته یا محصور به میان می‌آید که همزمان زن قصه در آن زندانی است، «مناسک گذر» و کمال‌یابی است» (خانی، ۱۳۹۱: ۳۵). بودن نسمان عرب در قلعه نیز موکد این موضوع است. نسمان عرب نمودی از آن جنبه‌ی کهن‌الگوی آنیماست که بسیار سرکش و کشنده است و مردانی که در مقابلش یارای مقاومت را ندارند به هلاکت می‌رساند و سد راه آن‌ها برای رسیدن به یگانگی و تکامل می‌شود. کشتگان در چاه افتاده، نیز نمادی از همین کشندگی آنیماست. «اگر آنیما از ستیزه‌گری دست بشوید، راه آشتی به خودآگاهی و ناخودآگاهی گشوده می‌شود، قلمرو آگاهی گسترش می‌یابد و دگرگونی و نوزایی ممکن می‌گردد» (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۴۷). ملک جمشید در نبردی نمادین با آنیمای سرکش درونش، بر او چیره می‌شود و نسمان خود را تسلیم او می‌کند و بدین گونه آنیمای سرکشش رام او می‌شود. در ادامه داستان، نشان می‌دهد که خودآگاه نرینه چگونه از مسلط شدن به آنیما می‌تواند در دست‌یابی به سطوح دیگر درونش استفاده کند زیرا «وقتی یک مرد شروع به درک آنیمای خود می‌کند به او کمک می‌کند تا به تعادل بین جنبه‌های درونی و بیرونی خود برسد» (اسنودن، ۱۳۹۰: ۱۰۷). به همین دلیل نسمان عرب در مراحل بعدی در بسیاری از مواقع ناجی ملک جمشید می‌شود و سرکشی و پرخاشگری او در مسیر درست رشد و تکامل ملک جمشید قرار می‌گیرد و همین جنبه‌ی روانی درون نرینه سبب پیروز شدن او بر سایه و دیگر آنیماهایش می‌شود.

رویاری ملک جمشید و نسمان عرب با قلعه‌ای که چهل‌گیسو در آن است تمثیل یکی دیگر از لایه‌های ناخودآگاه ملک جمشید است. آنیمای دیگری از او در آنجا پنهان شده است چهل‌گیسو نماد جنبه‌ی روشن آنیماست. زیرا در جایی سعی می‌کند که ملک جمشید را از وجود هفت برادر دیوش آگاه کند. در انتهای داستان همین جنبه از اوست که او را در مقابل سایه قرار می‌دهد. این پاگشایی قهرمان نیز به کمک آنیمای سرکشش که اکنون رام او شده نیز به پایان می‌رسد و بر آنیمای دوش نیز مسلط می‌شود. مبارزه با هفت دیو نیز رویایی با مشکلات و متحمل رنج شدن خود در جریان نوزایی و تفرد را به تصویر می‌کشد، ولی سفر به اعماق درونش به همین جا ختم نمی‌شود. ملک جمشید برای ورود به واپسین و عمیق‌ترین لایه ناخودآگاه با یک دریا مواجه می‌شود در روانشناسی یا نمودشناسی یونگ «ضمیر ناخودآگاه غالباً به واسطه‌ی تمثیل جنگل و آب بیان می‌شود» (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۹). از این رو گذر از آب برای دست‌یابی به نهانی‌ترین آنیمایش آخرین مرحله‌ی او می‌باشد.

ملک جمشید با آنیمای سومش که دختر ریحانه جادوست نیز روبه‌رو می‌شود، همان آنیمایی که در ابتدا در سطحی‌ترین لایه ظاهر شد و سپس به عمیق‌ترین لایه ناخودآگاه قهرمان رفت. او ملک جمشید را به چین‌وماچین کشاند. چین‌وماچین در ادبیات فارسی کنایه از دور دستی و راه دشوار است، که در این تحلیل به خوبی گویای وجود این آنیما در دوردست‌های ناخودآگاه ملک جمشید بود. از مجموع ملک جمشید و سه آنیمای درونش عدد چهار بدست می‌آید که نمود نوعی تمامیت است زیرا «بین سه و چهار تقابل اولیه

ی نر و ماده وجود دارد، اما در حالیکه چهارگانگی مظهری از تمامیت است سه‌گانگی چنین نیست» (همان، ۱۳۶۸: ۱۳۰) و یادآور این نکته در روانشناسی یونگ است: «خود از به هم پیوستن و یگانه شدن نرینگی و مادینگی سر بر می‌کشد». در این جا به نظر می‌رسد زمان برگشتن او به ساحت خودآگاه فرا رسیده است، اما به گفته یونگ فرایند فردیت بدون رویارویی خود با سایه ممکن‌پذیر نیست. خود باید با کنش‌های پست وجودی آشنا شود و آنها را بشناسد و بر سایه مسلط شود که این کاری بس دشوار در فرایند فردیت محسوب می‌شود. «سایه اجتناب‌ناپذیر و انسان بدون آن ناکامل است» (فوردهام، ۱۳۸۸: ۸۳). به همین دلیل تا اینجای داستان ملک‌جمشید با وجود به دست آوردن سه زن آنیما- خبری از عروسیشان- پایان فرایند فردیت- نیست و از آن جا که «سایه‌ی یک مرد به واسطه‌ی یک مرد و سایه یک زن توسط یک زن دیگر تشخیص و تجسم می‌یابد» (همان، ۱۳۸۸: ۸۶). درانتهای داستان می‌بینیم ملک‌جمشید با سایه خود که همان پدر اوست مواجه می‌شود. سایه او با هوسرانی و طمع‌ورزی سعی در به هلاکت رساندن آن دارد. خود در ابتدا آگاهانه مطیع سایه می‌شود و پس از شناخت و درکش بر او چیره می‌شود. به همین دلیل است که ملک‌جمشید با پذیرفتن نقشه‌ی پدرش به استقبال مرگ می‌رود و شاه با بیرون آوردن چشمان ملک‌جمشید بر او چیره می‌شود، و این نکته قابل ذکر است که این چیرگی همیشگی نیست. خود پس از کشف و شناختن سایه و صفات او بر او غالب شده و بدین طریق است که فرایند فردیت انجام می‌پذیرد. در این جاست که ملک‌جمشید در موقعیتی چاره‌ناپذیر می‌افتد و برای بهبودی و خلاصی از این ورطه و نیز غلبه بر سایه نیاز به یک نیروی مافوق طبیعی و یا کنشی روحی دارد، در این مواقع کهن‌الگوی پیردانا به کمک قهرمان می‌آید. پیردانا این بار در قالب سیمرغ ظاهر می‌شود و به یاری ملک‌جمشید می‌شتابد و بینایی او را به او باز می‌گرداند و او را برای غلبه بر سایه راهی می‌کند. داستان با مغلوب شدن سایه و ازدواج ملک‌جمشید با سه زن و پادشاهی او به اتمام می‌رسد. ازدواج او مظهر تمامیت و کامل شدن فرایند تفرد اوست. مادینه جان و نرینه با هم ممزوج شده و خود تکامل یافته، حاکم بر دو ساحت روان می‌شود. همانطور که می‌بینیم در پایان داستان ملک‌جمشید حاکم شهر می‌شود. شهر نماد حیظه‌ی خودآگاه ملک‌جمشید است و حاکم شدن او تسلط او بر این حیظه را نشان می‌دهد و اینک با در اختیار داشتن هر سه آنیمای درونش و حاکمیت بر خودآگاه به تکامل و یگانگی با درون و بیرون رسیده، پادشاه می‌شود. پادشاه نیز در متون ادب فارسی سمبل عارف و انسان کامل است. بدین گونه با پایان پذیرفتن فرایند فردیت قهرمان، افسانه نیز به پایان می‌رسد. طرح کلی افسانه نیز با ماندالا در مکتب یونگ مطابقت دارد. حرکت خود از آگاهی به ناآگاهی در شروع داستان از سرزمین مادری ملک‌جمشید آغاز شده و پس از رویارویی با کهن‌الگوهایی، آنیما، سایه، پیر دانا، در یک حرکت دایره‌وار دوباره به سرزمین مادری خود برگشته و در آنجاست که حاکم شده و به بلوغ می‌رسد و فرایند فردیت او کامل می‌شود. سیر او در محیط این دایره نمایانگر یک تمامیت روانی است که مادینه و نرینه، آگاهی و ناخودآگاهی را در خود دارد.



الگوی ماندالای ژرف ساخت افسانه ملک جمشید

نتیجه:

افسانه‌ها نمود تراوشات ناخودآگاه جمعی بشری هستند. افسانه‌های ایرانی گرچه از زبان مردم عامه در ادوار گذشته روایت شده‌اند ولی در ژرف‌ساخت خود مضامین ظریف و عمیق روح بشری را به تصویر کشانده‌اند. کمال‌یابی و تکامل روحی یک آرمان دیرینه است که در عوام و ادبیات عامه همچون افسانه‌ها بازخورد دارد از این رو، رویارویی قهرمان با انواع مشکلات برای دست‌یابی به موفقیت بن‌مایه‌ی بسیاری از افسانه‌های ایرانی است که در ژرف‌ساخت خود با فرایند فردیت در مکتب یونگ هماهنگی دارد. افسانه ملک‌جمشید نیز سیر تکامل و جریان فردیت را افسانه‌وار بازگو می‌کند، همچنین شخصیت‌های آن با الگوهای کهن آنیما، سایه، پیردانا در مکتب یونگ منطبق هستند و سیر داستان فرایند فردیت را در دایره ماندالا به تصویر می‌کشد.

Archive of SID

منابع:

۱. اسنودن، روت (۱۳۹۰)، خودآموز یونگ، نورالدین رحمانیان، تهران: آشیان
۲. پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب پارسی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی
۳. ترقی، گلی (۱۳۵۴)، بزرگ زن ازلی و جهان اساطیری هنری مور، مجله فرهنگ و زندگی، شماره ۱۹ و ۲۰، از صفحه ۱۵۷ تا ۱۶۵
۴. خانی، شهین (۱۳۹۱)، جایگاه نیروی مونث در اساطیر، مجله پیکره، بهار و تابستان، شماره اول، از صفحه ۲۹ تا ۴۰
۵. درویشیان، علی اشرف (۱۳۷۵)، افسانه‌ها و متل‌های کردی، جلد اول و دوم، تهران: نشر چشمه
۶. شوالیه، گریبان، ژان، آلن (۱۳۸۸)، فرهنگ نمادها، سودابه فضایی، علیرضا سیداحمدیان، تهران: جیحون
۷. فوردهام، فریدا (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ، مسعود میربهاء، تهران: جامی
۸. قاسم زاده، محمد (۱۳۹۲)، افسانه‌های ایرانی، جلد ۱، تهران: هیرمند
۹. یاور، حورا (۱۳۸۶)، روانکاوی و ادبیات، تهران: سخن
۱۰. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۶۸)، چهار صورت مثالی، پروین فرامرزی، تهران: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی
۱۱. _____ (۱۳۸۶)، اصول نظری و شیوه‌ی روانشناسی تحلیلی یونگ، فرزین رضاعی، تهران: ارجمند